

داستان لبخندی که خشکید!



حیدر کاشف

یکی از آن شصت و پنج بلیط اعانه ملی کافی بود تا زندگی‌ش را زیر و رو کند. شانس «علی» بلند بود. بخت یارش شد نه تنها صدهزار تومان برنده شد بلکه یک شبه صاحب یک خانه در خیابان آفریقا هم شد.

اما علی آدم دلش بود. همه را فروخت تا برای هم ولایتی‌هایش آب لوله‌کشی بیاورد. مدرسه‌ای ساخت برای بچه‌های برازجان. عجیب چشمش از مال دنیا سیر بود. او هیچ چیز برای خودش نخواست! یک شهر بود و یک خبرنگار. علی یکی از نوستالژی‌های این شهر بود با لبخندی به وسعت پنهانی دشت‌های دشتستان... آن کانکس قدیمی با کوهی از روزنامه و مجله که معلوم نبود از چه سالی آنجا روی هم انباشته شده بودند و مردی که ساکت و آرام روی یک تک صندلی جا خوش کرده بود، تصویر ثابت چند دهه‌ی برازجانی‌ها از فلکه دژ بود. کامل‌ترین آرشيو دنیا بود انگار، اما این هم کم‌کم با تغییر چهره‌ی شهر به خاطرها سنجاق شد.

علی را همه می‌شناختند. اصلاً کسی نیست که یکبار کنار خیابان ترمز نکرده تا خبرنگار همیشه پیاده را با یک بغل کاغذ و دفتر و روزنامه توی دست‌هایش با آن عصایی که این آخری‌ها تکیه‌گاهش شده بود سوار کند. علی کنار خیابان هم تصویر ثابتی است که از او ماند.

انگار همیشه جایی داشت برای رفتن و خبر گرفتن. یک عمر بی‌خستگی کار کرد، به این امید که قدردن‌سازی پیدا شود تا بازنشسته‌اش کند.

نه گرمای سینه‌سوز برازجان مانعی بود نه پاهایی که دیگر یاریش نمی‌کرد، همه جا پی خبر بود. دنبال موضوعی را اگر می‌گرفت تا ته ماجرا می‌رفت. سینه‌ای پر درد داشت اما صبور بود و مردم‌دار مشکلات شخصی هیچ‌گاه انگیزه‌اش را تقلیل نداد.

آن خودکارهای سرچیش، روزنامه‌های توی دستش و لبخندی که نثار همه شد تا همیشه با علی بود. هیچ‌گاه نه روزنامه از دستش افتاد و نه لبخند از لبش.

مهربان بود، با همه، اما جز بی‌مهری و فراموشی ندید. سال‌ها پیگیر و عاشقانه کار کرد، خبر نوشت، گزارش گرفت اما روزگار بر وفق مرادش نچرخید. فقیرانه زیست اما بلند نظر بود. لبخند از لبانش پاک نشد تا هرگز کسی رنگ ناراضیتی را بر چهره اش نبیند که او از جنس گله و شکایت نبود.

علی حالا بعد از نزدیک به شصت سال کار خبرنگاری زندگی را بدرد گرفت. تنها و بی‌همسر و فرزند.

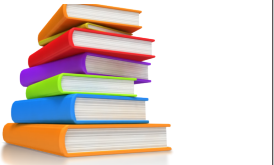
نه خبری از سروسامان زندگی‌ش شد و نه کتاب‌هایی که قرار بود بعد از بازنشستگی چاپ کند.

علی پیرمرادی رفت تا یکی از شمار صف خوب‌ها کم شود. در شبی که ماه کامل بود، نیمه رمضان و ولادت امامی که خود غریب بود و تنها... رفتن علی باورنکردنی‌ست مثل داستان زندگی‌اش، و این البته از شانس ما بود که بلند بود، که در روزگار او زندگی کنیم و عشق را مجسم شده در وجود او ببینیم. و چه خوب که علی عاشقانه زیست و عاشقانه رفت تا حتی در رفتش هم برای ما آدم‌های بی‌عشق مانده و تنها، درسی باشد.

سفر به خیر علی جان!

انتشارات شروع

چاپ کتاب های شما از یک نسخه تا صد هز از نسخه صفحه آرایی و طراحی کتاب، مجله و نشریات، بروشور و ... پذیرفته می شود
۰۷۲۳۳۰۳۴۸۷۲



۴۰ سالگی

فرهنگ

گفتگو

روایت نیم قرن نامرادی با پیرِ خبر دشتستان

سیده ریحانه دباغ

نامش علی است، اما من او را پیرِ خبرِ دشتستان می‌نامم. شهرت او را پیرمرادی نهاده‌اند اما تا پیر شده نامرادی‌های زیادی دیده‌است... «علی پیرمرادی» زاده‌ی ۲۰ فروردین ماه ۱۳۳۱ در شهر آبادان است، اما از دوران نوزادی همراه با خانواده به استان بوشهر آمده‌اند و بعد از ۴ الی ۵ سال زندگی در روستای زیارت و پس از درگذشت پدرش به محله قلعه برازجان نقل مکان کرده‌اند. دو خواهر تنی و یک خواهر ناتنی دارد و یک برادر داشته که فوت کرده و تک پسر خانواده محسوب می‌شود.

از وقتی نوجوان ۱۲ ساله ای بوده پا به عرصه مطبوعات گذاشته و دلپیش برای انتخاب خبرنگاری به عنوان یک شغل در نوع خود جالب توجه است، او می‌گوید: "من سواد چندانی نداشتم، به همین دلیل به مدرسه شبانه روزی می‌رفتم که بتوانم اطلاعات خود را بیشتر کنم و اینکه برازجان به یک خبرنگار نیاز داشت که بتواند مردم را از تمام اتفاقات و رویدادها با خبر کند. من از سال ۴۳ روزنامه فروشی را به شکل سیار آغاز کردم... کم کم با ارسال مطالب به نشریات راه افتادم و اولین نشریه ای هم که با آن همکاری کردم مجله هفتگی صبح امروز بود." در زمینه خبری و عکاسی کسی به او کمک نکرد، اما همیشه با علاقه و انگیزه‌های فراوان به دنبال کسب اخبار بوده است، من اعتقاد دارم که فقط به لحاظ علاقه و به دلیل تلاش فراوانی که داشته وارد عرصه‌ی خبر شده است.

اولین حکم‌خبرنگاری

اولین حکم خبرنگاری اش را از وزارت اطلاعات و جهانگردی که همان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعلی است گرفته و اولین کارت خبرنگاری را هم از مجله هفتگی تهران مصور دریافت کرده که منوچهر آتشی هم در آن مقاله می‌نوشته است. آنچه از آن سالها به یاد دارد این است که در آن زمان کارت خبرنگاری سه ساله بوده است، می‌گوید: سالهای زیادی را با تلاش و دوندگی برای گرفتن حق مردم دایرام گذراندم اما در حال حاضر سربار خانواده ام هستم و از هیچ جایی درآمد ندارم البته قرار شده است که مرا بازنشسته‌کنند!

یک عمر زندگی با خبر...

پیرمرادی چهره خاصی دارد، چین و چروک های صورتش حکایت های زیادی دارد. وقتی با او حرف می‌زنی می‌خندد اما تلخی خنده هایش بر کسی پوشیده نیست. ازدواج نکرده و امروز در آستانه ۷۰ سالگی هنوز با خبر و روزنامه سروکار دارد و با اینکه به سختی راه می‌رود، در تمام جلساتی که دعوت می‌شود و بر سر پروژه ها و حتی بازدیدهای مسئولان حاضر می‌شود.

در مرداد سال ۵۵، بلیت‌های بخت آزمایی یا اعانه ملی را می‌فروخته، ۶۵ برگ بلیت روی دستش می‌ماند و با بُرد دو برگ صد هزار تومانی همراه سه نفر دیگر به تهران رفته و بعد در قرعه کشی برنده یک خانه ۴ طبقه در تهران می‌شود.او از پیشکسوتان عرصه خبر در شهرستان و استان است و در دوره کار خبری خود توانسته تاثیرگذاری بالایی داشته باشد، تامين اعتبار برای لوله کشی آب شیرین روستای زیارت که کودکی اش را در آنجا گذرانده و هزینه احداث یک مدرسه پنج کلاسه در یکی از محلات شهر برازجان که فاقد مدرسه بوده، از اقدامات عام المنفعه پیرِ خبرِ دشتستان است.

۵۵ سال است که می‌نویسد، و این یعنی یک عمر...

با علاقه به مطبوعات کار خبر را از ارسال خبرهای دشتستان برای نشریات استان فارس و تهران شروع کرده، وقتی حرف می‌زند سرش را پایین می‌اندازد و گویی با نجابت برایت از آنچه می‌خواهی می‌گوید. از استان‌های دیگر پیشنهاد کار داشته اما به خاطر تعصبی که به شهرستان دشتستان و شهر برازجان داشته اینجا مانده است، نمی‌خواست این شهر بدون خبرنگار بماند.

خبرنگاران پیگیر شغل دوم و سومی هم باشند

علی می‌گوید: توصیه من به تمام خبرنگاران این است در کنار علاقه به خبرنگاری پیگیر شغل دوم و سومی هم باشید که نیازهای شما را برطرف کند. بعضی نشریات و رسانه ها از لحاظ مالی هزینه ای ندارند تا بتوانند به خبرنگاران‌شان رسیدگی کنند، و رسانه‌هایی هم هستند که به خبرنگار خود توجهی ندارند و می‌توان گفت به فکر

منافع خود هستند. می‌پرسم آیا قصد کناره گیری از این کار را دارید، واو می‌گوید: فعلا هستم و تا زمانی که نیاز هست ادامه می‌دهم اما فکر می‌کنم با آمدن نسل جدید و جوان من باید کم کم خاطره نویسی خود را آغاز کنم و چند کتاب هم در دست چاپ دارم...

از تفاوت های خبرنگاران در گذشته و امروز می‌گوید که امکانات خبری نسبت به قبل خیلی بهتر شده است و زمان اطلاع رسانی هم خیلی سریع تر است... فقط در بعضی موارد دیده می‌شود که عکس می‌گیرند و بدون متن یا توضیح کوتاهی در اختیار مردم می‌گذارند، خب یک رسانه باید خبر کامل و جامع را در اختیار مردم



قرار دهد. از پیرمرادی می‌خواهیم درخواستش به عنوان پیشکسوت عرصه رسانه را از مسئولین بگویید. اینگونه می‌گوید: باید از خبرنگاران حمایت کنند، خبرنگاران همیشه یک پشتیبان خوب برای مسئولین هستند آنها نیز باید با خبرنگاران همکاری کنند تا دوام بیشتری داشته باشند، خبرنگار نامش بلند ولی جیبش خالی و دستش کوتاه است. مسئولان به نام خبرنگاران نگاه نکنند بلکه توجه بیشتری داشته باشند تا بتوانند از لحاظ مالی تامين باشند... مخصوصا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، استانداران، فرمانداران، مدیران، شهرداران، ائمه جمعه، شورایهای شهر و روستا، و... همه و همه باید نگاه ویژه ای به خبرنگار داشته باشند.

از اخبار و گزارش هایی که نوشته می‌گوید، می‌پرسم بهترین آن

شهادی شاخص نخستین کنگره شهدای فرهنگی و دانش آموز استان بوشهر معرفی شدند

معاون پرورشی و فرهنگی آموزش و پرورش استان بوشهر گفت: شهید علیرضا ماهینی و حسین صافی به عنوان شهدای شاخص نخستین کنگره شهدای فرهنگی و دانش‌آموز استان بوشهر برگزیده شدند.



خب جمعیت شهر در آن زمان زیاد نبود و خیلی کم بود و مردم از اینکه اسم شهر یا روستایشان نوشته می‌شد بسیار خوشحال می‌شدند که نامی یا گزارشی از شهر و روستایشان تهیه شده است. از علی می‌پرسم اگر دوباره به عقب و به روزگار جوانی برگردی باز هم خبرنگار می‌شوی؟ جواب می‌دهد بله، من عاشق خبرنگاری هستم و دوباره ادامه می‌دهم و بسیار مطالب روزنامه ها را دوست دارم. اما در یک حادثه آتش سوزی اکثر روزنامه ها و اطلاعات قبلی‌ام را از دست دادم...

پیرمرادی هیچوقت ازدواج نکرده، از او می‌پرسم عاشق شدی، می‌گوید "راستش یک نفر بوده، دختری که بسیار از او تعریف می‌کردند. این دختر چشمان سبزی داشت و در ماه محرم و صفر به خانواده ما خیلی کمک می‌کرد. ما تا آستانه ازدواج هم رفتیم اما مشکلاتی پیش آمد که... بگذریم، سالها از این ماجرا می‌گذرد."

ایک تصمیم جدید

از تصمیم جدیدش برای ازدواج می‌گوید که ازدواج را در برنامه اش گذاشته ولی منتظر یک موقعیت مناسب است ... ادامه می‌دهد: "در دوران جوانی فقط مشغول به کار بودم و خانواده‌ام بسیار از من حمایت می‌کردند. عشق به کار مانع شد، اما اکنون منتظر بازنشستگی‌ام هستم تا اقدام به ازدواج کنم و با همسرم کل ایران و هر جایی که دوست دارم را بگردم."

مدیر باشگاه ورزشی همای برازجان بوده و طرفدار تیم استقلال است، و به ورزش خیلی علاقه مند است . پرسیدیم از زندگیت راضی هستی، مکثی کرد و گفت خیلی سخت است اما با آن می‌سازم. از نوع برخورد مسئولان می‌پرسیم که می‌گوید اکثرا با من خوب بوده‌اند. آرزویش این است که در هفته خبرنگار بازنشستگی اش را اعلام کنند و حقوق بگیر شود... می‌گوید یکی از استانداران سابق بوشهر قول خانه دار شدن را به من داد و یکی از مدیران مسئول نیز به تعدادی از خبرنگاران قول زمین داده بود که من اطلاع زیادی ندارم. آرزو می‌کند خبرنگاران همیشه خوشحال و خوب باشند و سامان بگیرند. ایسنا

این گفتگو را ایسنا در مردادماه ۹۸ منتشر کرده است .



ادوگانگی در رفتار بعضی از خبرنگاران

این پیشکسوت عرصه خبر و روزنامه نگاری ویژگی های یک خبرنگار را برمی‌شمرد و می‌گوید: "یک خبرنگار باید صبر و حوصله زیادی داشته باشد و فردی خوش اخلاق باشد و کم تر عصبی شود. اما امروزه من شاهد دوگانگی در رفتار بعضی از خبرنگاران هستم که نباید اینگونه باشد و گاه‌ا صمیمیتی بین خبرنگاران دیده نمی‌شود و اینکه خانه مطبوعات باید در شهر برازجان شعبه داشته باشد که تا کنون اقدامی صورت نگرفته است. خبرنگاران می‌توانند کار کنند و بنویسند اما به شرطی که در کارشان نماینده هیچ حزب و جناحی نباشند و از انقلاب و رهبری دور نشوند."

می‌پرسم آن روزها ارتباط مردم با شما چطور بود؟ جواب می‌دهد:

خود برنگزید و مجرد ماند.چند شب پیش در جلسه‌ای با علی همراه بودم، وقتی آخر شب داشتیم می‌رساندمش، پرسیدم: «علی مستاجری یا خونه مال خودته؟!» نفهمیدم چه گفت از بس تند تند حرف می‌زد، ولی مطمئنم خانه هم نداشت.به علی باید با چشم دل نگاه کرد نه چشم سر، ایستادم آنقدر نگاهش کردم تا لنگ لنگان به در خانه‌اش رسید و در چهار چوب در ناپدید شد.

چند سال پیش متوجه شدم علی همه پول برنده شده در قرعه کشی بلیط‌های اعانه ملی را صرف ایجاد شبکه آبرسانی روستای زادگاهش زیارت و یک مدرسه در محله حسین آباد برازجان کرده بود. بدون اینکه کسی برایش تبلیغ کند.

علی می‌توانست زندگی راحتی با آن پول داشته باشد و در خیابان آفریقا برای خودش زندگی لاکچری به هم بزند، اما راحتی هم ولایتی‌های خود را برگزید تا روزهای آخر برای گذران زندگی علی گلریزان کنند.

می‌دانید گلریزان یعنی چه؟ یعنی مردی توی گل و لای زندگی زانو زده باشد.علی در گل زندگی ماند، اما هیچگاه عزت نفس جوانی‌اش را از دست نداد، هیچ دستی هم برای بیرون کشیدنش دراز نشد.دیشب که در بیمارستان قبض روح شد جیب‌های کتش پر از کاغذ و نوشته بود.